

لیندا کوهن لویمن

نشانهای برای دو خانواده

پرسا سلیمی نژاد

نویسنده: لیندا کوهن لویمن
مترجم: پریسا سلیمی نژاد
ویراستار: کتابون خیری
چاپ اول: ۱۳۹۹
طراحی و گرافیک: هیرمند استودیو
مدیر هنری: محمد خاکپور
چاپ و صحافی: هیرمند
صفحه آرائی: آتلیه ی مرو
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۰۲-۶۲۶
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۶۲۰۰۰ تومان
همه ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

بازار م: پوبک، مجتمع تجاری بوستان، واحد ۷۲۳
تلفن: ۰۲۱-۴۱۴۰۰۰۰۰
Ketabemary@gmail.com



شهر کتاب بوستان، پوبک، بازار تجاری بوستان، دور رینگ مرکزی
تلفن: ۰۲۱-۴۹۸۳۴۵
www.bbookcity.com



سرشناسه: لویمن، لیندا کوهن. Loigman, Lynda Cohen.
عنوان و نام پدیدآور: خانه ای برای دو خانواده/ نویسنده لیندا کوهن
لویمن؛ مترجم پریسا سلیمی نژاد. مشخصات نشر: تهران: کتاب
مرو، ۱۳۹۸. مشخصات ظاهری: ۴۵۲ص. فروست: ادبیات داستانی..
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۰۲-۶۲۶. وضعیت فهرست نویسی: فیبا..
یادداشت: عنوان اصلی: The Two-family house. موضوع:
داستان های آمریکایی - قرن ۲۱م. موضوع: fiction-21st century
American. شناسه افزوده: سلیمی نژاد، پریسا، ۱۳۵۲-، مترجم. رده
بندی کنگره: ۱۳۹۸/۹خ ۲/۹/PS۳۶۲۱. رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶. شماره
کتابشناسی ملی: ۵۶۲۵۰۸۶

پیشگفتار

در تاریکی، از پله‌های خانه‌ی قدیمی خانوادگی پایین رفت، مراقب بود که سر نخورد. پله‌های پرشیب و ناهموار، تقریباً سراسر، زیر برف پنهان شده بود. برف ساعت‌ها تند باریده بود و هر درون خانه، به قدری هیجان‌زده بودند که کسی به فکر یارو کردن برف از روی پله‌ها برآید، پله‌ها را آنجا را ترک می‌کرد، نبود. شاید اگر پدران دو نوزاد تازه به دنیا آمده در خانه بودند، به فکر یارو کردن پله‌ها می‌افتادند؛ اما طوفان مانع بازگشت آن‌ها به خانه شده بود و هیچ‌کدام هنوز به خانه برنگشته بودند.

هوای سرد شب را تنفس کرد. از اینکه سرانجام از خانه بیرون آمده بود و از فضای بسته و گرم اتاق زایمان دور شده بود خوشحال بود. از صمیم قلب، قدردان ورزش ناگهانی بادی بود که محکم در را پشت سرش بسته، خستگی را به یک‌باره از تنش به در کرده و پایان شب را نوید داده بود. به کارش عشق می‌ورزید و از فضای صمیمانه‌اش لذت می‌برد؛ اما این کار مانند رفتن به یک گردش تفریحی نبود.

تا قبل از آن روز، همیشه فکر می‌کرد که انواع و اقسام شب‌راپی را دیده است: دخترانی که دست نیاز به سوی مادرانشان دراز کرده بودند، در حالی که خودشان حالا مادر شده بودند؛ زنان سالمندی که همیشه تصور می‌کردند نفرین شاه‌انان، سرانجام با به دنیا آوردن فرزندی سالم از فرط خوشی سر را پا نشناخته بودند. تا پیش از غروب آن روز، چنین تصویری داشت: فکر می‌کرد هر جور صدایی که آدمیزاد می‌تواند از خود درآورد، شنیده و هر حالتی که هنگام درد، خوشی یا اندوه بر چهره‌ی آدمی نقش می‌بندد، دیده است.

اما آن شب با شب‌های دیگر متفاوت بود. پیش از این، هرگز چنین اشتیاق، درد و آرامش تنگاتنگ و به هم پیوسته‌ای را ندیده بود. دو مادر، دو کودک؛ که فقط با چند

دقیقه فاصله‌ی زمانی به دنیا آمده بودند. آن شب به چشم خود دیده بود که نیروی درونسی زنی پاکدامن چکارها می‌تواند انجام دهد و چگونه در اوج ناامیدی، ذهن می‌تواند جسم را کنترل کند.

دیده بود و خود را به ندیدن زده بود. کنترل را به دست گرفته بود، با این همه انگا آنجا نبود. گذاشته بود تا باور کنند که او واقعاً گیج و خسته است؛ اما آن قدرها هم خسته نبود که امیدهای آن‌ها را درک نکند. افسون شکننده‌ی آن شب هنوز رهایش نکرده بود. بار دیگر هوای تازه و سرد را تنفس کرد و این افکار را از ذهنش زدود. شبی خرابی بود؛ دو مادر نیرومند و تندرست، دو کودک سالم به دنیا آورده بودند نمی‌توانست بیش از این چیزی بخواهد. رویدادها از کنترلش خارج بودند. تما این افکار را سرش بیرون کرد، روی پله‌ها با خانه خداحافظی کرد و به سمت خانه‌اش رفت. می‌دانست، فردا کودکان بیشتری به دنیا خواهند آمد و استمرار کارش افشای این خانه دور خواهد کرد. به خود قول داد تا هرگز دوباره به این موضوع فکر نکند.